

این فصلنامه با مجوز وزارت علوم با رویکرد علمی - پژوهشی است.

گرشاسپ و هراکلس (بحثی در اسطوره شناسی تطبیقی)

مه‌دخت پورخالقی چترودی*

حمید طبسی**

چکیده

اساطیر ملی هر کشوری، روایتگر سرگذشت قدسی و مینوی ایرانیان و شهروندان و پهلوانان آن کشور است که در طی روزگاران در اذهان اسطوره‌پرداز مردمان شکل گرفته و به تدریج بنیان‌های حماسی فرهنگ و ادبیات آن سرزمین را پدید آورده است. بسیاری از این روایات اساطیری، کهن‌الگوهایی هستند که می‌توان آنها را به صورت یک مضمون تکرار شونده در اسطوره‌های ملل مختلف مشاهده کرد و - البته بی‌آن که بتوان با استناد به همسانی‌های موجود در برخی از این روایات، یکی را متأثر از دیگری دانست - به مدد آنها به بسیاری از آمل و آرزوهای دراز آهنگ مردمانی پی‌برد که سعی در جاودانه نمودن نام و یاد میهن خویش در صحیفه تاریخ داشته‌اند. در این نوشتار، ضمن تأکید بر ضرورت سنجش اساطیر یونانی با اساطیر ایرانی مندرج در اوستا و متون ادب پهلوی، به بیان برخی همسانی‌های موجود میان دو همزاد اسطوره‌ای - گرشاسپ آریایی و هراکلس یونانی - پرداخته‌ایم.

کلیدواژه‌ها: اسطوره، گرشاسپ، هراکلس (هرکول)، اژدها، ایران، یونان.

*. عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد (قطب علمی).

** عضو هیئت علمی دانشگاه آزا اسلامی - واحد جیرفت.

۱. مقدمه

جهان رازناک اندیشه بشری وحدتی ناگزیر و ژرف دارد. همسانی و همسویی این اندیشه‌هاست که گاه تمام جهان را فراتر از حد و مرز و رنگ و نژاد به هم متصل می‌سازد و کمربندی از اندیشه‌های روشن و تیره بر کمر حیات بشری می‌بندد. اشتراک ذهنی بشر در ساختن و پرداختن چنین آرزوها و اندیشه‌هایی طبیعتاً وجوه اشتراکی نیز در داستانها و شخصیت‌های اساطیری ملل مختلف به وجود می‌آورد. منشأ این اشتراک از یک سوال‌ه‌ام از پدیده‌های اصلی حیات بشری و عناصر طبیعت نظیر خورشید و آب و زمین و ... است، به بیان دیگر این اشتراک گاه به شکلی طبیعی که ناشی از یکی بودن زمینه اندیشه‌ها و زندگی بشر است به وجود می‌آید و از دیگر سو، تاثیرپذیری ملل از یکدیگر نظیر وام گرفتن برخی عناصر اساطیری و حماسی به دلایل تاریخی، وجوه اشتراکی محدود را باعث می‌شود.

واکاوی وجوه اشتراک اساطیر و حماسه‌های ملی ایران و یوناناز دیرزمان امری متداول و معمول بوده است. اما ذکر این نکته پیش از طرح موضوع اصلی مهم می‌نماید که میان روزگار آفرینش شاهنامه با زمان سرایش آثار هومر و ویرژیل فاصله‌ای قابل تأمل وجود دارد، چنان کههبایسته می‌نماید اساطیر کهن یونانی را با اساطیر ایرانی مندرج در اوستا بسنجیم چرا که تقریباً در زمانی یکسان شکل یافته‌اند و مشترکات میان آنها بسیار است. مثلاً تعدد خدایان در اساطیر یونانی را در اوستا نیز به صورت حضور ایزدان چندگانه می‌توان دید و یا جدال آدمیان با ایزدان که در شاهنامه نیست- در اوستا وایلیاد نمونه‌های فراوان دارد:

چنانکه در جنگ پیلوس (pylos) که میان هراکلس و پریکلیمنوس (periclymenos) در می‌گیرد، سینه هرا (Hera) و ران ارس (Ares) نیز صدمه می‌بیند (نک: گریمال، ۱۳۷۸: ج ۱، ۳۹۷) و در اوستا نیز حضور ایزدان و تاثیر آنها بر زندگانی پهلوانان را می‌توان دید: این ایزد آذر است که خوار داشت آتش توسط گرشاسپ را گناهی نابخشودنی به شمار می‌آورد و حتی پایمردی زرتشت را برای رهانیدن گرشاسپ از دوزخ آنچنان که بایسته است براحتی نمی‌پذیرد (نک: نیبرگ، ۱۳۶۸: ۲۸۸ و ۲۹۴).

با این همه، اشارت استاد پورداوود که گرشاسپ «در نامه‌ی مقدّس به منزلهٔ رستم شاهنامه یا هر قل Herakles یونانیهاست» (یشتها، ۱۳۵۶: ج ۱، ۱۹۵)، ما را برای آن داشت تا با تاملی در کردارشناسی این دو، هم شکلی و هم رفتاری گرشاسپ و هرکول را باز شناسیم.

۲. همسانیه‌های اساطیری گرشاسپ و هراکلس

در نخستین گام طرح این نکته بجاست که همچنان که در بندهای سی‌وهشتم تا چهل و چهارم زامیاد یشت، بتقریب تمامی کردارهای پهلوانی گرشاسپ با بیانی حماسی بر شمرده شده است (همان: ج ۲: ۳۳۷) در سرود ستایش هراکلس، مندرج در بخش هشتم منظومهٔ آنه‌اید (نک: ویرژیل، ۱۳۶۹: ۳۲۴-۲۹۴) نیز به توصیف بسیاری از اعمال شگفت و سزاوار هراکلس برمی‌خوریم و همسانی‌های موجود میان این روایات به اندازه‌ای است که در مقایسهٔ اسطوره‌ای گرشاسپ با اساطیر یونانی، او را بیش از هرکس به هراکلس شبیه می‌بینیم. آنچه در ذیل می‌آید شباهتهای این دو همزاد اسطوره‌ای است که از بررسی کردارهای پهلوانی و آیینی گرشاسپ و هراکلس حاصل گردیده است:

۱-۲: یکی از برجسته‌ترین کردارهای گرشاسپ در اساطیر ایران، اژدهاکشی اوست که یک مضمون تکرار شونده در اسطوره‌ها و حماسه‌های ملی ما به شمار می‌آید و تأملی در بن مایه و ساختار این کردار پهلوانی حکایت از آن دارد که معمولاً مراد از اژدها، موجودی اهریمنی و آسیب رساننده به آدمیان و دام و دهشن اهورایی است.

نخستین کردار پهلوانی گرشاسپ در اوستا همین اژدهاکشی اوست که در بند یازدهم از نهمین فصل یسنا آمده است، و چون احتمال داده‌اند که این بخش از اوستا در دوره هخامنشیان یعنی تقریباً در قرن چهارم قبل از میلاد نگارش یافته (بنگرید به: کریستن سن، ۱۳۸۸: ۷۶) می‌توان آن را کهنترین یاد کرد اوستا از این قهرمان اسطوره‌ای دانست. براساس روایت این بخش از یسنا، گرشاسپ اژدهایی شاختار موسوم به سرور (Av.sravara) را

می‌کشد که اوبارندهٔ اسبها و آدمیان بوده و بر پشتش جویی از زهر زردرنگ به ضخامت یک بندانگشت جریان داشته (یسنا، ۱۳۸۷: ج ۱، ۶۳-۱۶۲). در چهلمین بند زامیادیش نیز همین روایتیسنای تکرار شده است و یک بار هم در رام یشت (نک. یشتها، ۱۳۵۶: ج ۲، ۱۵۰) از اژدهای سرور سخن به میان آمده است؛ در آن جا گرشاسپ از ایزدوای (Av.vayu) درخواست نموده تا این کامیابی را به وی ارزانی دارد که بر سرور غلبه کند؛ و ایزد مزبور نیز او را کامروا گردانیده است. تداوم این کردار پهلوانی گرشاسپ را در گذار از اسطوره به حماسه در برخی حماسه‌های ملی نیز می‌توان دید. چنانکه در گرشاسپ نامه آمده است (رک: اسدی، ۱۳۱۷: ۱۰/۶۰-۸)، گرشاسپ پس از نبردی سهمگین و دیرپای سرانجام موفق به کشتن اژدهای سکاوندکوه می‌شود که تجسم گیتیایی اژدر سرور در اوستاست.

مهمترین ویژگی دوران زندگی هراکلس هم اعمال پهلوانی اوست که از جمله آنها یکی کشتن اژدهای محافظ باغ سیب است (گریمال، همان: ۳۹۴) و دیگری کشتن اژدهایی است موسوم به اژدهای لرن که اژدهایی چند سر بوده، با نفسی چنان کشنده و خطرناک که هر کس به وی نزدیک می‌شده حتی در هنگام خواب حیوان، می‌مرد (همان: ۳۸۳). نکته قابل توجه آن است که هراکلس به نابودی موجودی می‌پردازد که موجب مرگ مردم و نابودی مزارع می‌شود و گرشاسپ نیز هدفی جز حفظ انسانها و دام و دهشن اهورایی ندارد.

دیگر آنکه یکی از بن‌مایه‌های کهن اساطیری درباب پهلوانان اژدرکش این است که آنان معمولاً آسیب می‌بینند. دومزیل (Dumezil) یکی از اسطوره‌شناسانی است که نمونه‌هایی از این بن‌مایه‌های اساطیری کهن را بر شمرده است و به عنوان نمونه به ایزدایندره (Indra) در اسطوره‌های هند اشاره نموده که پس از کشتن اژدهای گیهبانی ورتره (vrtra) نیروی مردی‌اش را تا مدتی از دست می‌دهد (Dumezil, 1969: 79). در شاهنامه نیز آمده که جوشن سام (بدل حماسی گرشاسپ) و برگستوان باره‌اش در اثر تیزی زهر اژدهای رود کشف فرو می‌ریزد:

چنان اژدها کو زرود کشف
 به زخمی چنان شده که دیگر نخاست
 چو زو باز^(۱) گشتم تن روشنم
 فرو ریخت از باره برگستوان
 برون آمد و کرد گیتی چوکف
 زمغزش زمین گشت با کوه راست
 برهنه بد از نامور جوشنم
 وزین هست هرچند رانم زبان
 (فردوسی، ۱۳۸۶: ج ۱، صص ۴۳-۴۴)

هراکلس نیز از این گزند بی بهره نیست (گریمال، همان: ۳۸۴) چنان که بعد از کشتن اژدهایی که سه شبانه روز در شکمش مانده بود همه موهایش می‌ریزد.

گفتنی است که یکی از سرزمین‌هایی که نفوذ اساطیر ایرانی را در آن آشکارا می‌توان دید کشور ارمنستان است. در افسانه‌های ارمنی، ایزد بهرام - که گرشاسپ تجسم زمینی و انسانی اوست - تهم یعنی پهلوان لقب گرفته و با هراکلس یونانی یکسان شمرده شده است؛ علت این یکسان انگاری اژدهاکشی بهرام (= گرشاسپ) و هراکلس است. این نکته را از لقب همیشگی ایزد بهرام در ارمنستان - visapakal - می‌توان دریافت. Visapakal به معنای اوژنده اژدهاست و به گزارش مورخ نامور ارامنه، موسی خورنی، ارمنیان کارکیاییهای بهرام (= گرشاسپ) و پهلوانیهای او و فیروزی‌اش را بر اژدها در آوازاها و سرودهای رامشگران خود یاد می‌کرده‌اند (نک: سرکاراتی، ۱۳۷۸: ۲۳۹).

۲-۲: از آن جا که سام، بدل حماسی گرشاسپ اساطیری است بجاست اگر بسیاری از باورهای اسطوره‌ای مربوط به وی را از آن گرشاسپ بدانیم که در سنت حماسی ایران به سام انتقال یافته است. چنان که مثلاً اژدهاکشی گرشاسپ در اوستا در ادبیات حماسی ما به نبرد سام با اژدری در کشف رود - چنان که در شاهنامه آمده - تغییر شکل داده است؛ و یا نبرد گرشاسپ با دیوی موسوم به گندرو (Gandarewa) در اوستا، در شاهنامه به صورت نبرد سام بادیوی در دریای چین درآمده است.

از این رو، روایت گرشاسپ نامه درباب زادن سام^(۲) از دخترشاه بلخ که همسرنریمان بوده است را نیز باید صورت دگرگون شده تولد گرشاسپ به شمار آورد. براساس این روایت، تولد

آن کودک درشت و سترگ، سخت مشکل بوده است و سرانجام پزشکی هندی با استفاده از یاره و دارو توانسته موجبات تولد کودک را فراهم آورد.

طرفه آن است که همچنان که براساس روایت شاهنامه (فردوسی، همان: ۱/۲۶۸/۱۴۸۴) پس از تولد رستم، پیکره او را به صورت عروسکی از حریر درآورده نزد نیایش سام می‌فرستند، در گرشاسپ نامه هم پس از تولد سام، پیکره او را از پرنده شبیه به کودکی ساخته نزد نیایش گرشاسپ می‌برند:

پرنده‌ین چنان کودکی ساختند	چون گردانش بر اسپ بنساختند
کمند و کمان درفکنده به یال	یکی گرز شاهان گرفته به بال
یکی نیزه بر دست و خنجر به چنگ	سپرباز پشت و کمر بسته تنگ
فرستاد با نامه‌ای بر حریر	به گرشاسپ گردنکش گردگیر
بر آن نامه از دست کودک نشان	زمشک و گلاب و می و زعفران

(اسدی، ۱۳۱۷: ۴۳۲)

هراکلس نیز اگرچه تولد طبیعی داشته است اما در درشتی و سترگی بی‌مانند به گرشاسپ نیست. چنان که چون «آتنا که از قدرت و زیبایی کودک متحیر مانده بود از هرا (Hera) خواست که به او شیر بدهد؛ هرا پذیرفت ولی هراکلس چنان پستان او را گرفت که وی مجروح و متاثر شد و ناچار او را به گوشه‌ای پرتاب کرد» (گریمال، همان: ۳۷۸). دوران کودکی آن دو هم مشابه و متمایز از جریان معمول رشد است. بلندی قامت هراکلس در دوران رشد به افزون بر دو متر رسیده است و در هجده سالگی، نخستین ماموریت خود را که کشتن شیر Citheron بوده انجام داده (همان: ۳۷۹)؛ نخستین کردار پهلوانی گرشاسپ هم - که اژدهاکشی است- در چهارده سالگی (نک: تاریخ سیستان، ۱۳۱۴: ۵) از او سرزده است و همین روایت را در گرشاسپ نامه نیز می‌بینیم.

۲-۳: در اساطیر یونانی قنطورس (kentaros) - که شاید معادل یونانی گندرو هند و ایرانی باشد- اغلب با زنان و پریان رابطه داشته و در پی ربودن آنها و کام ورزی از ایشان

بوده است. در یک سکه قدیمی تصویر او را به صورت موجود اسب پیکری که زنی را به عنف ربوده است و حمل می‌کند نقش کرده‌اند. در اساطیر یونانی از پیکار و ستیزه هراکلس با قنطورس سخن رفته است. چنان می‌نماید که در اسطوره‌ای کهن‌تر، گرشاسپ همسر و محبوب پیشین پری‌ای را که pitaona یا Gandarewa نام داشته است، می‌کشد و خود همسر او می‌شود (رک: سرکاراتی، ۱۳۷۸: ۱۳-۱۲). این مورد چنان که گفته شد قابل مقایسه است با رفتار هراکلس که آنته (Antee) فرزند یکی از ایزدان یونانی موسوم به پوزئیدون را - که سیاحان و مسافران را می‌کشته و غنائم مأخوذ از آنان را به پدر خود تقدیم می‌داشته است - می‌کشد و همسر او ایفی نوئه (Iphinoe) را به عقد خویش درمی‌آورد (گریمال، همان: ۴۰۲). همچنین در سرگذشت هراکلس می‌خوانیم که کرئون (Creon) - پادشاه تب - به منظور سپاسگزاری از خدمات هراکلس در جنگ با ارژینوس (Erginos) که فرستادگان او مامور وصول مالیات از اهالی تب بودند دختر ارشد خود، مگاره (Megara) را به همسری به او داد (همان: ۳۸۰). این اقدام کرئول، یادآور اقدام پادشاه روم است که پس از دیدن رشادت و دلاوری گرشاسپ، دختر خود را به همسری به وی می‌دهد (اسدی، همان: ۲۲۷)، البته این روایت مربوط به گرشاسپ در اوستا و متون پهلوی نیامده است و آن را تنها در گرشاسپ‌نامه می‌توان دید.

۲-۴: از دیگر موارد مشابهت این دو پهلوان اسطوره‌ای، خشکی ستیزی آنان است. اغلب موجودات اهریمنی که هراکلس آنها را می‌کشد در کنار رودخانه‌ها یا دریاها و دریاچه‌ها می‌زیسته‌اند. مثلاً کشتن اژدهای لرن که محل پرورش او، نزدیک چشمه‌سار (Amymone) زیر یک درخت چنار بوده است؛ کشتن گراز اریمانت که گراز مهبیی بوده و در کناره‌های Erymanthe (رودخانه‌ای در آرکادی) می‌زیسته؛ و یا دیدار هراکلس در سفر به سرزمین هسپریدها در سواحل اریدن (Eridan) با الهه‌های رودخانه یعنی دختران تمیس (themis) و زئوس (رک: گریمال، همان: ۳۸۳ و ۳۹۳) همچنین، چنان که پروپرسه (properce) روایت می‌کند: هرکول که در جنگ با کاکوس دچار عطش شدیدی شده بود، از بونادئا

(Bunadea)، که در همان حوالی مشغول انجام تشریفات اسرار مقدّس بود تقاضای آب کرد ولی بونادئا او را از نزدیک شدن به چشمه مقدّس برحذر داشت چون تشریفات مذهبی او، مخصوص زنان بود و به همین مناسبت، هرکول هم او را از شرکت در مراسم مذهبی مخصوص بخود محروم ساخت. پاره‌ای عملیات بزرگ، مخصوصاً احداث یک سدّ و یک راه مهم که دریا را از دریاچه لوکرین (Lucrin) در کامپانی جدا می‌کرد، به هرکول نسبت می‌دهند» (همان: ۳۹۰ و ۴۱۲). البته گاه رودخانه‌ها هم از خشم هراکلس در امان نمی‌مانند چنانکه هراکلس در نتیجه صدماتی که از رودخانه استریمون (strymon) می‌خورد آن رود را لعنت می‌کند و مسیر آن را از تخته سنگ‌ها می‌انبارد و رودخانه را که مسیر کشتی‌ها بوده مسدود و بلااستفاده می‌سازد.

پیشتر اشاره شد که گرشاسپ در اساطیر ایران کشنده دیویسنانی چون گندرو (Gandarewa) است که در اوستا «با پوزه گشوده برای تباه کردن جهان مادی و راستی» (عقیقی، ۱۳۵۷: ۳۶) معرفی شده است و به نظر می‌رسد مهمترین عمل اهریمنی‌اش باز دارندگی آبها بوده است. شواهد و قراینی را که حکایت از ارتباط او با آب و دریا دارد می‌توان بدینسان برشمرد:

۲-۴-۱: گندرو در پانزدهمین یشت اوستا موسوم به رام‌یشت، دیوی «که در آب به سر می‌برد» (یشتها، ۱۳۵۶: ج ۲، ۱۵۰) دانسته شده است و مؤلف یکی از رساله‌های پهلوی (مینوی خرد، ۱۳۸۰: ۴۵) نیز یکی از کردارهای نیک گرشاسپ را کشتن «دیوایی گندرو» بر شمرده است.

به طور کلی، در اغلب منابع - بویژه در متون پهلوی - هرگاه از این دیو سخن به میان می‌آید، ذکری از رود یا دریا نیز می‌رود. چنان که در «روایت پهلوی» تصریح شده است که وقتی گرشاسپ از اورمزد تقاضای آمرزش گناهش را دارد، به یاد کرد پهلوانیهای خود می‌پردازد و می‌گوید: «من گندرو را بکشتم که به یک بار دوازده ده را جوید. چون اندر دندان گندرو بنگریستم، پس مردم مرده به دندانش آویخته بودند. اوریش مرا گرفت و مرا به

دریا کشید. ما نه شبانه روز در دریا کارزار داشتیم. پس من از گندرو نیرومندتر بودم، ته پای گندرو را گرفتم و پوست [او را] تا سربرکشیدم و دست و پای گندرو را با آن بستم و از دریا به ساحل کشیدم... و کشتم» (روایت پهلوی، ۱۳۷۶: ۳۰). همین مطلب را، البته با شرح و تفصیلی بیشتر، در «صدر بندهشن» نیز می‌توان دید.

۲-۴-۲: براساس مندرجات آبان‌یشت که به ستایش اردویسور آناهیتا، ایزدبانوی نگاهبان آبها، اختصاص یافته است گرشاسپ با قربانی کردن صد اسب، هزار گاو و ده هزار گوسفند از این ایزد بانو درخواست می‌نماید تا چنان توانی به او ببخشد که بتواند در کنار دریای فراخکرت بر گندروی زرین پاشنه غلبه کند (یشتها، ۱۳۵۶: ج ۱، ۲۴۹) و آناهیتا نیز این کامیابی را به وی ارزانی می‌دارد؛ تا این که سرانجام در چهل و یکمین بندزماپادیشت (همان: ج ۲، ۳۳۸) از گرشاسپ به عنوان «کسی که گندروی زرین پاشنه را کشت» یاد می‌شود و فرّ کیانی‌اش مورد ستایش قرار می‌گیرد. این کردار آیینی گرشاسپ یعنی تمنای یاری داشتن از ایزدبانویی که از دیرباز در فلات ایران نگاهبان آنها دانسته شده است، از دیگر قراینی است که از ارتباط این دیو با آب حکایت می‌کند.

۲-۴-۳: هرچند که در یشتهای پنجم و نوزدهم اوستا از گندرو با صفت «زرین پاشنه» (همان: ج ۱، ۲۴۹؛ ج ۲، ۳۳۸) یاد شده است اما ظاهرا به دلیل ارتباطی که با دریا داشته، این صفت یا لقب در ادوار بعد، مخصوصا در اغلب متون پهلوی به صورت زره پاشنه (Mp. Zreh- pashnag) درآمده است^(۴) و از آنجا که «زره» در پارسی میانه به معنای دریاست (نک: فره‌وشی، ۱۳۸۱: ذیل واژه زره کیانسه) صفت مزبور، به معنای «کسی که دریا تا پاشنه‌اش می‌رسد» خواهد بود.

بنابر آنچه گذشت، گرشاسپ در دومین کردار پهلوانی‌اش دیوی را مقابل خویش داشته است که همچون دیگر دیوخشکی مطرح شده در اوستا یعنی اپوش (Av.Apa-usa) بازدارنده آنها از ورود به سرزمینهای آریایی بوده و سرانجام گرشاسپ توانسته است به یاری ایزدوای (Av.vayu) واردویسور آناهیتا- الهه و مظهر آبها- او را در کنار دریای فراخکرت از

پای در آورد. بازتاب این کردار آیینی - پهلوانی گرشاسپ را، هم در بسیاری از متون به جای مانده از ادب پهلوی می‌توان دید و هم در برخی از حماسه‌های ملی ایران، از جمله شاهنامه و گرشاسپ نامه.

۲-۵: چنین به نظر می‌آید که همراهی دوست یا دستیار پهلوان با او در رزم با اژدها، بن‌مایه اساطیری - حماسی کهنی است که هم در افسانه‌های پهلوانی اقوام مختلف هند و اروپایی - نظیر همراهی Trita یا Asvinau یا Marut با ایندره در نبردش با اژدهای ورتره (vrtra)، همراهی Aurvandill با Thor در جنگ آن ایزد با غولها در افسانه‌های ژرمنی، همراهی mimir بازیگوبید در نبردش با اژدها، همراهی کاوه با فریدون در رزمش با ضحاک، همراهی Iolaus با هراکلس در جنگ آن پهلوان با اژدهای Hydra و غیره - تکرار شده و هم به گونه‌ای دگرگون شده در داستانهای عامیانه آمده است (نک: سرکاراتی، همان: ۲۲۷). بخشی از حوادث مربوط به هراکلس هم در ایللیاد و اودیسه وقایعی است که او به کمک برادرزاده خود Iolaos انجام داده مثلاً نبرد هراکلس با اژدهای لرن که در آن یولائوس برادرزاده‌اش او را همراهی می‌کرد وظیفه‌اش آن بود که جنگل مجاور اژدها را آتش بزند و با افروختن مشعل‌ها و به مدد آنها محل قطع شدن هر یک از سرهای حیوان را بسوزاند و بدین ترتیب از بیرون آمدن سر جدید جلوگیری کند (گریمال: همان، ۳۸۴ - ۳۸۳). گرشاسپ نیز هر چند در اوستا و متون پهلوی اغلب به تنهایی به مبارزه با دیویستان و نیروهای اهریمنی می‌پردازد، براساس مندرجات گرشاسپ نامه در جنگها از یاریگری برادرزاده‌اش نریمان نیز برخوردار است (اسدی، همان: ۳۳۵)، بویژه در جنگهایی که در فراسوی مرزهای ایران اتفاق می‌افتد.

۲-۶: سلاح هر دو پهلوان نیز گرز بوده است. اسلحه مخصوص و معروف هراکلس «در جریان نخستین خوان، یعنی شکار شیر نمه (Nemea) از تنه یک درخت بلوط تعبیه شده است. این گرز بنا به قولی دیگر در Helicon و به روایتی در کنار خلیج سارونیک و از تنه یک درخت زیتون وحشی، تهیه شده» (گریمال، همان: ۳۸۲). گرشاسپ در اوستا دارای سه

صفت برجسته و مشخص است:

«گیسودار (Av.gaesu)، گرزدار (Av.gazavara)، و نریمان (Av.naire-manav)» (رضی، ۱۳۴۶: ج ۲، ۹۲۵). از میان صفات یاد شده، گرزوری و نریمانی گرشاسپ از اوستا و متون پهلوی به حماسه‌های ملی نیز انتقال یافته اما بدین ترتیب که گرز گرشاسپ، اغلب به بدل‌های حماسی او یعنی سام و رستم منتقل شده است.

۷-۲: در سرشت و سرنوشت هر دو پهلوان جدال با پرندگان اهریمنی را می‌بینیم. گرشاسپ کمک ستیز متون پهلوی از این حیث قابل قیاس است با هراکلس و جدال او با پرندگان دریایچه استمفال. این پرندگان که در یکی از جنگل‌های انبوه کنار دریایچه stymphale در آرکادی زندگی می‌کردند و به روایتی پرندگان شکاری بودند که علاوه بر میوه‌های باغها و محصولات دیگر گاه حتی انسان را هم طعمه خود قرار می‌دادند و یا چنانکه معروف بود، پره‌های فولادین و برنده‌ای داشتند که چون تیر به جانب دشمن پرتاب می‌کردند. هراکلس مامور بیرون راندن انبوه این پرندگان از جنگلی بود که در آن آشپان داشتند. او با کمک صدای قاشق‌هایی که از مفرغ ساخته بود آن پرندگان را از جنگل بیرون کشید و همه آن‌ها را به آسانی با تیر کشت (گریمال، همان: ۳۷۸-۳۷۷).

اسطوره پیکار گرشاسپ با دیو- پرنده‌ای موسوم به کَمک (kamak) که به اعتقاد برخی پژوهشگران «بدون شک صورت تحریف شده یک افسانه کهن طوفان یا باران است» (کارنوی، ۱۳۴۱: ۹۴) قابل مقایسه با دیو- پرنده کشی هراکلس است. برطبق این اسطوره، گرشاسپ پرنده اهریمنی کَمک را که در لغت به معنای «قیف» است و هنگام بارش باران با بال‌های گشوده‌اش بر سراسر ایران شهر سایه می‌افکنده و مانع رسیدن باران به زمین می‌شده است، از بین می‌برد و با رهانیدن آبها، دام و دهشن اهورایی را به رامش و شادمانی می‌رساند.

هرچند در اوستا به این نبرد- که می‌تواند گونه‌تحوّل یافته‌ای از مبارزه یک یل مژده‌آور باران با ابرهای تیره آسمان باشد که گاه به صورت دیو یا اژدهای بازدارنده آبها تصور شده

است (khaleghimotlagh, 1989: vol 3, p.201) اشاره‌ای نشده اما بسیاری از متون پهلوی و نوشته‌های متأخر زرتشتی به روایت آن پرداخته‌اند. در «سد در نثر» و با اختلافی اندک در روایات داراب هرمزدیار- چنین آمده است که گرشاسپ هنگام بازداشتن روانش از ورود به بهشت می‌گوید:

«ای دادار اورمزد! مرا بیامرز. روان من در بهشت جایگاه کن بدان پاداش که چون کمک مرغ پدید آمد و پر بر سر همه جهانیان بازداشت و جهان تاریک کرد و هر باران که می‌بارید همه بر پشت او می‌بارید و به دم همه باز به دریا می‌ریخت و نمی‌گذاشت که قطره‌ای در جهان باریدی؛ همه جهان از قحط و نیاز خراب شد، مردم می‌مردند و چشمه‌ها و رودها و خانیه‌ها خشک شد و مردم و چهارپای [را] مانند آن که مرغ گندم چیند، می‌خورد و هیچ‌کس تدبیر آن نمی‌توانست کردن، و من تیروکمان برگرفتم و هفت شبانه‌روز مانند آن که باران بارد تیرمی‌انداختم و به هر دو بال او می‌زدم تا بالهای او چنان سست شد که به زیر افتاد؛ بسیار خلاق در زیر گرفت و هلاک کرد» (دابار، ۱۹۰۹: ۹۰-۸۹) و یکی دیگر از متون پهلوی موسوم به «دست نویس م.او. ۲۹» روایت فوق را چنین ادامه می‌دهد که «پس همان گاه نزدیک او بشدم تا بر منقار ایشان گرز سخت زخم [و گران زخمه] بزنم و آفرینش، بی‌رنج و بی‌مرگ و بی‌پتیاره بشود» (دست نویس م.او. ۲۹، ۱۳۷۸: ۱۴۵).

علاوه بر این که می‌توان مندرجات «سد در نثر» و «دست نویس م.او. ۲۹» را در «سد در بندش» نیز مشاهده نمود که با اندک تخیلی شاعرانه همراه گردیده (نک: رضی، ۱۳۸۱: ج ۳، ۴۳-۱۶۴۲)، در یک رساله پهلوی (مینوی خرد، ۱۳۸۰: ۴۵) هم از کشتن مرغ کَمک به عنوان یکی از کارهای سودمند گرشاسپ یاد شده است.

اگر چه در شاهنامه و گرشاسپ نامه و سایر حماسه‌های ملی ایران از این کردار گرشاسپ سخن نرفته است اما چنین به نظر می‌رسد که می‌توان صورت دگرگون شده اسطوره مزبور را در وجود یکی دیگر از یلان خاندان سامیعی فرامرز بازیافت؛ چرا که در فرامرزنامه هم داستان نبرد فرامرز با پرنده‌ای اهریمنی به درازا و پهنای دومیل که آسمان زیر بالهایش

نهان گشته و جهان از پهنای پرش سیاه شده، آمده است. پرنده‌ای که سرانجام با باران تیرفرامرز از پای درآمده و «چوکوهی سیاه» (فرامرنامه، ۱۳۸۶: صص ۱۳-۳۱۰) به میانه دریا افتاده است.

به نظر می‌رسد وجود دو سیمرغ در شاهنامه فردوسی، یکی ایزدی و دیگری اهریمنی که در هفت خوان اسفندیار ظاهر می‌شود، در پیوند با روح و جان مایه اساطیر ملی ماست و چنان که برخی از خاورشناسان اظهار کرده‌اند (نک: طباطبائی، ۱۳۳۵: ۸۳) موضوع پیچیده‌ای نیست و بعید نمی‌نماید که منشأ تصوّر و تجسم یک سیمرغ اهریمنی و تبه‌کار، وجود همین پرنده کوه‌پیکر (kamak) در سنن مذهبی ایرانیان قدیم باشد.

۸-۲: براساس مندرجات آبان‌یشت که به ستایش اردویسور آناهیتا، ایزدبانوی نگاهبان آبها، اختصاص یافته است گرشاسپ با قربانی کردن صد اسب، هزارگاو و ده‌هزار گوسفند از این ایزدبانو در خواست می‌نماید تا چنان توانی به او ببخشد که بتواند در کنار دریای فراخکرت برگندروی زرّین پاشنه غلبه کند (نک: یشتها، همان: ج ۱، ۲۴۹) و آناهیتا نیز این کامیابی را به وی ارازی می‌دارد. هراکلس نیز پس از شکار شیرنمه (Nemee) آن را به افتخار «زئوس نجات دهنده» (گریمال، همان: ۳۸۳) قربانی می‌کند. یک بار هم هراکلس هنگام تعقیب گاوهای فراری در کوهستانهای تراس، پس از غلبه بر آنها، تعدادی را به منظور خشنودی ایزدبانوی موسوم به هرا (Hera) در راه او به عنوان فدیّه، قربانی و نثار می‌کند.

۹-۲: در حماسه هومر روایتی از جدال گرشاسپ با راهزنان آمده است که بی‌شبهت به جدال گرشاسپ با راهزنان در اوستا و متون پهلوی نیست. هراکلس راهزنانی موسوم به سرکوپ (cercope) را دستگیر می‌کند که کارشان دزدی و فریفتن مسافران بوده است (گریمال، همان: ۴۰۳ و ۴۰۶). همچنین نبردهای او با راهزنانی که تنگه کرنه را به خطر انداخته بودند، از دیگر روایات پهلوانی او در ایللیاد است. در خصوص گرشاسپ نیز در یکی از حماسی‌ترین یشتهای اوستا موسوم به فروردین یشت اشارتی کوتاه و گذار شده است به نبرد او با افرادی که راهزنان هولناک آدمی کش نامیده شده‌اند: «فروهرپاک دین، سام گرشاسپ

گیسوان دارنده مسلح به گرز را می‌ستاییم از برای مقاومت کردن بر ضد [دشمن] قوی بازوان و لشکر [دشمن] با سنگ‌فراخ، با درفش پهن، با درفش برافراشته، با درفش گشوده؛ [لشکری که] درفش خونین برافرازد از برای مقاومت کردن بر ضد راهزن ویران کننده هولناک آدمی کش بی‌رحم؛ از برای مقاومت کردن بر ضد آزاری که از راهزن سرزند» (یشتها، همان: ج ۲، ۱۰۴). البته این روایت نیز همچون بسیاری دیگر از روایات اوستا، ظاهراً به دلیل آوازه و شهرت این داستانهای پهلوانی در ایران باستانی، کامل نیست و در آن از هویت این افراد نشانی نمی‌توان یافت. به نظر می‌رسد، تنها با مراجعه به برخی متون پهلوی از قبیل دینکرد، روایت پهلوی، سددربندهشن و گزیده‌های زادسپرم است که می‌توان آگاهی‌هایی پیرامون راهزنان مزبور به دست آورد و رد پای آنان را تا گرشاسپ نامه اسدی توسی دنبال نمود.

۲-۱۰: در اوستا و متون پهلوی قریب‌ه‌ای مبنی بر پیوند گرشاسپ با سیستان - که در لغت به معنی سرزمین سکاهاست - وجود ندارد اما براساس روایت برخی حماسه‌های ملی و متون تاریخی کهن، گرشاسپ نخستین کسی است که سرزمین سیستان را بنا کرده است (تاریخ سیستان، ۱۳۱۴: ۵-۳) و در بیان پیوند عمیق و ناگسستگی او با سرزمین سکاها همین بس که ستودان (آرامگاه) گرشاسپ در «ایوانی عظیم» در سرزمین سیستان بوده است (مجمل التواریخ و القصص، ۱۳۱۸: ۴۶۳) و بعید نمی‌نماید که مراد از این ایوان عظیم، آتشگاه کرکوی باشد که به تعبیر مولف ناشناخته تاریخ سیستان، «معبد جای گرشاسپ» (تاریخ سیستان، همان: ۳۶) بوده است. یکی از نکات قابل توجه در زندگی هراکلس آن است که پدرش - پس از آن که هراکلس نخستین معلمش، لینوس (linos)، را که موسیقیدان بوده و مبادی حروف و موسیقی را به وی می‌آموخته است می‌کشد - از بیم آن که مبادا هراکلس مجدداً مرتکب چنین خطایی شود او را به بیلاق می‌فرستد و مراقبت از گله‌ها را به وی می‌سپارد. جالب این جاست که در آن بیلاق، تربیت هراکلس به گاوبانی به نام تئوتاروس (Teutaros) واگذار می‌شود «که یکی از سکاها بوده و هنر تیراندازی را به هراکلس آموخته است» (گریمال، همان: ۳۷۸) و این یکی از عمیق‌ترین نشانه‌های پیوند این دو همزاد اسطوره‌ای یعنی

گرشاسپ و هراکلس است.

۱۱-۲: یکی دیگر از وجوه تشابه در کردارشناسی دو پهلوان، گناه آنهاست. گرشاسپ، هم قاتل آتش - پسر اهورامزدا - است و هم به یک پری اهریمنی پیوسته است و چنان که خواهیم گفت، بعید نمی‌نماید که خوار داشت آتش نیز نتیجه‌آغوی همین پری باشد که دامنگیر گرشاسپ شده است. هراکلس نیز فرزندان خود را درون آتش می‌اندازد و یا بنا به روایتی، با نیزه می‌کشد (نک: گریمال، همان: ۳۸۰) و طرفه آن است که این اقدام اهریمنی هراکلس نیز نتیجه جنونی بوده « که به دستور ایزدبانوی هرا (Hera) دامنگیر وی » (همان: ۳۸۱) شده است. هراکلس به محض این که هوشیاری خود را باز می‌یابد، از فرط پشیمانی و برای طلب آموزش به معبد اراکل (oracle) می‌رود و هاتقان معبد به وی می‌گویند که برای بخشش و عفو راهی نیست جز اینکه دوازده سال خدمت اجباری به شهریاری موسوم به ایریستیوس (Iristiuos) را بپذیرد (نک: فشنگ‌ساز، ۱۳۸۹: ۱۱۲) و این گونه است که دوازده خوان هرکول پدید می‌آید.

در خصوص چگونگی ارتکاب گناه از سوی گرشاسپ که او نیز در نهایت به درگاه اهورامزدا طلب آموزش می‌کند باید گفت که بر پایه برخی روایات اساطیری - بویژه در نوشته‌های پهلوی - جنیدن اژدها و ریختن آب درون دیگ بر روی آتش که به خاموش شدن آن انجامیده است، اهانت گرشاسپ به آتش اهورایی تلقی گردیده و موجبات مطرود شدنش را از آیین مزدیسنا فراهم آورده است؛ اگر چه نامتحمّل نیست که «راویان بعدی از این اشاره اوستایی برای گرشاسپ گناهی ساخته باشند؛ [چرا که] در واقع بایستی گناه اصلی وی را در دل باختگی‌اش به پری موسوم به خنشی‌تی (Av.Xnathaiti) یا یکی از زنان زیبای دیویسنا دانست» (رضی، ۱۳۴۶: ج ۲، ۹۲۳-۹۲۴) که دروندیداد به آن اشاره شده است.

هر چند در روایت یسنا از اژدهاکشی گرشاسپ، اشاره‌ای به ریختن آب جوشان درون دیگ بر روی آتش و خاموش شدن آن نشده است (یسنا، ۱۳۸۷: ج ۱، ۱۶۳-۱۶۲) اما برخی

گزارشگران متون پهلوی این روایت یسنا را مطابق برداشت ذهنی خویش بازسازی و کامل نموده و از خاموش شدن آتش مقدس در آن لحظه سخن گفته‌اند^۵ و از این خطای غیر عمد گرشاسپ، به عنوان گناه بزرگ او که اهانت به آتش است یاد کرده‌اند. اما به نظر می‌رسد به قرینه مندرجات دفتریکم «روایات داراب هرمزدیار» اهانت گرشاسپ به آتش ارتباطی به ستیز او با اژدر شاخدار ندارد چرا که براساس این متن، وی آتش - پسر اهورامزدا - را بدین علت که در پختن خورشت او اندکی درنگ کرده بود با گرزش می‌زند و پراکنده می‌کند و به پادافره چنین جسارتی - که در آیین زرتشت گناهی نابخشودنی است - روانش مطابق افسانه در دوزخ می‌ماند تا هنگامی که زردشت و یکی از ایزدان به نام گوشورون در پیش اهورامزدا و امشاسپند اردیبهشت، موکل آتش، شفاعت می‌کنند و روان گرشاسپ از دوزخ رهیده آمرزیده می‌شود (سرکاراتی، ۱۳۷۸: ۲۵۴)؛ همچنین در یک متن نو یافته پهلوی نیز که «دست نویس م.او. ۳۹» نام گرفته است، به همین گزارش «روایات داراب هرمزدیار» برمی‌خوریم؛ آن جا که امشاسپند اردیبهشت خطاب به زرتشت می‌گوید: «ای زرتشت! تودانی که گرشاسپ همانا با ما چه کار کرد هنگامی که به گیتی بود؟ که او را آیین و شیوه خویش این بود که هیزم بسیار انباشته می‌کرد برای خورش پختن، به آن زمان گفتی که: ای آتش، روشن، شویدا! ... در آن روز که اژدهای شاخدار را بزد و بکشت، آن زمان چون یک دم دیربشد - که هیزم‌تر بود - از آن پر خشم شد و گرز سخت زخم و گران زخمه را با نیرومندی بزد، چنان که آتش را بیفسرد» (دست نویس م.او. ۲۹، ۱۳۷۸: ۱۵۰) و همین افسردن و خاموش شدن آتش، آن هم به ضرب تازیانه و گرز، کافی بوده است که گرشاسپ از انجمن گاهانی رانده شده، به عقوبتی دردناک دچار گردد و پس از تحمل رنجی ناگوار، به پایمردی زرتشت بخشوده شود.

در این خوارداشت آتش از سوی گرشاسپ، نکته ظریف دیگری نیز نهفته است و آن این که هر چند براساس مطلب مندرج در فصل هشتم از کتاب سوم دینکرد «نهادن هیزم‌تر بر آتش گناه است» (به نقل از: اکبری مفاخر، ۱۳۸۵: ۱۱) اما گرشاسپ، دانسته یا ندانسته، طبق

روایت «دست‌نویس م.او. ۲۹» هیزم‌تر بر آتش می‌نهد، که اگر آگاهانه صورت پذیرفته باشد جای بسی تأمل است.

۱۲-۲: هراکلس نیز همچون گرشاسپ از جاودانان است. همچنان که در سنت مزدیسنان، گرشاسپ از جمله جاودانان و یاوران سوشیانت است که در نونمودن جهان و آراستن رستاخیز با این موعود زردشتی همراهی خواهد کرد و چنان که در برخی متون پهلوی نظیر دینکرد، داتستان دینیگ، مینوی خرد و زند بهمن یسن آمده است (نک: کریستن سن، ۱۳۶۸: ۲۴-۲۲۰) ضحاک بند گسسته را از بین خواهد برد، هراکلس نیز با نوشیدن شیر از پستان هرا، ایزد بانوی یونانی، عمری جاودانه یافته است و تا آخرالزمان خواهد زیست. در قیاسی دیگر، همچنان که گرشاسپ یک مولود اهورایی است که اورمزد او را به رسم هدیه به پدرش اثرت- که بنابر مندرجات یسنا افشره گیاه مقدس و درمانگر هوم را به دست آورده (یسنا، ۱۳۸۷: ج ۱، ۱۶۲)- ارزانی داشته است، هراکلس هم از آپولون و آتنا وعده عمر جاودانی گرفته و با بستن پیمان پیوند با هبه (Hebe) که الهه جوانی به شمار می‌آید (گریمال، همان: ۳۸۱ و ۴۰۸) در شمار بی‌مرگان و فناپذیران قرار گرفته است.

گفتنی است که هراکلس پس از ورود به جمع خدایان یونانی با ایزدبانوی هرا (Hera) مصالحه می‌کند (همان: ۴۰۸) و این مقام، در نتیجه مصائبی که تحمّل کرده است به او داد می‌شود. از این نظر نیز می‌توان او را با همزاد اسطوره‌ایش، گرشاسپ، مقایسه نمود که پس از ابراز پشیمانی از خوارداشت آتش، به پایمردی زرتشت میان او و اردیبهشت- نگاهبان آتش- مصالحه برقرار می‌شود (روایت پهلوی، ۱۳۷۶: ۳۱) و وی نیز این امکان را در نتیجه مصائبی که در پرتو کردارهای آیینی و پهلوانی‌اش تحمّل کرده است، به دست می‌آورد.

۱۳-۲: در خصوص فرجام کار هراکلس، یکی از تراژدیهای سوفوکل موسوم به Trachiniennes، مهمترین ماخذ و منبعی است که به تفصیل داد سخن داده است. بنا به روایتی، هراکلس در پایان زندگانی خود از کوه اوئتا (oeta) بالا می‌رود، مقداری چوب گرد می‌آورد و بنا به خواسته وی، یکی از خدمتکارانش هنگامی که هراکلس بر بالای چوبها

می‌نشینند، آنها را به آتش می‌کشد. پس از برافروخته شدن آتش، هراکلس «سوار بر پاره ابری، راهی آسمان» (گریمال، همان: ۴۰۷) می‌شود. آنچه مشخص است، در مرگ هراکلس عنصر آتش دخالت داشته و این پهلوان اساطیری یونان، خود را به مدد آن پاک و مبرا نموده است.

گویا این زئوس است که در فرزند دلاور و شجاع خود شایستگی پیوستن به ابدیت را ایجاد می‌کند: «از آن جایی که هرکول خون اصیل خدایی در رگ‌هایش نداشت، نیمه خدایان، آن قسمت از هرکول را که خون زئوس در رگ‌هایش جریان داشت پیش خود نگاه داشتند و خانه‌ای برفراز کوه المپ و همسری از الهه‌ها به نام هبه (Hebe) به وی دادند. ولی نیمه دیگرش را که از آلمینی فانی بود مثل همه مردگان دیگر به سرزمین مردگان فرستادند» (فشنگ‌ساز، همان: ۱۲۲).

در اوستا سخنی از مرگ گرشاسپ نیست و به پاسبانی ۹۹۹۹۹ فروهر از پیکر وی اشاره شده است (معین، ۱۳۶۳: ج ۲، ۱۵۳). در متون پهلوی نیز همواره سخن از نامیرایی و جاودانگی اوست و اهمیت رسالتی دینی و آیینی که در روز تن پسین یعنی در آستانه رستاخیز برعهده دارد.

هر چند گرشاسپ به سبب خوار داشت آتش و پری‌کامگی و گناهانی از این قبیل که در متون پهلوی بازتاب گسترده‌ای دارد- از خشم اورمزد بی‌نصیب نمانده است و گزارش مفصل آن را در روایت پهلوی می‌بینیم اما باز هم پس از برخورداری از بخشایش ایزدی، روانش به رامش و راحتی دست می‌یابد. به عبارت دیگر، گرشاسپ در اساطیر ایرانی- اعم از اوستا و متون پهلوی- از فرجامی خوش و نیک برخوردار است و پهلوانی نیمه ایزدی به شمار می‌آید که هرچند بارها با برخی کردارهای ناشایست خویش، موجبات ناراحتی مزدیسنان و انجمن گاهانی را فراهم آورده است ولی به مدد اعمال درخشان و سودمندش که اغلب در راستای جدال با بوده‌های اهریمنی بوده- در نهایت توانسته است جایگاهی شایسته و درخور بیابد و نامش در ردیف پهلوانان اهورایی ثبت گردد.

۳. نتیجه

بنابر آنچه گفته شد، گرشاسپ و هراکلس را در اساطیر ایران و یونان می‌توان دو همزاد اسطوره‌ای به‌شمار آورد که مشابهت‌ها و سازواری‌های فراوانی میان کردارهای یلانۀ آنان - که برخی جنبۀ دینی و آیینی و برخی صبغۀ پهلوانی دارد - به چشم می‌خورد. برخی از این کردارها مانند اژدهاکشی و خشکی‌ستیزی، کهن‌الگوهایی هستند که بازتاب آنها را در اساطیر سایر ملل نیز می‌توان دید و برخی دیگر، رفتارهای ویژه‌ای محسوب می‌شوند که هرچند با اطمینان نمی‌توان یکی را از متأثر از دیگری دانست، در هر حال، نشان دهنده‌ی خاستگاه مشترک بسیاری از بن‌مایه‌های فکری و فرهنگی و بینش اساطیری اقوام هند و اروپایی توانند بود.

پی‌نوشت‌ها:

۱. ضبط نسخه بدل را، که در بیش از هفت نسخه مورد استفاده دکتر جلال خالقی مطلق آمده است، برمتن (کزو) ترجیح دادیم.
۲. البته این نکته را باید مدّ نظر داشت که سام در گرشاسپ‌نامه، نوۀ کورنگ (برادر گرشاسپ) است و با سام نریمان شاهنامه فرق دارد، هرچند که هر دو جزو یلان نامور دوره پیشدادیان به شمار می‌آیند.
۳. این تعبیر اوستا در خصوص قربانی کردن حیوانات در پیشگاه ایزدان، که از مضامین تکرار شونده در یشتهاست، تداعی کننده این ابیات گرشاسپ‌نامه است که در آن خاقان چین در صدد تدارک یک میهمانی شکوهمند برای گرشاسپ و سپاهیان‌ش برآمده است:

هزار اسب رود از فسیله گزید	دوره ده هزار از بره سربرید
زگاوان فریه همی چل هزار	زنخچیر و مرغان فزون از شمار
دو ره صد هزار دگر گوسفند	همه کشت و بردشت و صحرا فکند

(اسدی، ۱۳۱۷: ۳۴۵ / ۴۳-۴۱)

۴. مری‌بویس (M.Boyce) این صفت را «زرد پاشنه» ترجمه کرده است (نک: سرکاراتی، ۱۳۷۸: ۲۷۲) و شادروان مهرداد بهار نیز یادآور شده است که در سرآغاز کتاب هفتم دینکرد لقب گندرو را «زهر پاشنه» (بهار، ۱۳۸۷: ۲۱۲) هم می‌توان خواند.

۵- برخی پژوهشگران معاصر نیز هنگام نقل روایت یسنا مبنی بر کشته شدن ازدهای شاخدار به دست گرشاسپ، به نادرست با افزودن عباراتی نظیر «آب بر روی آتش ریخت و آن را خاموش کرد» (قلی‌زاده، ۱۳۸۸: ۳۴۶) و «آب جوشان فروریخت و سبب خاموشی آتش شد» (عفیفی، ۱۳۵۷: ۳۶) از خاموش شدن آتش مقدّس بر اثر فروریختن آب جوشان درون دیگ فلزی- که بر پشت اژدار شاخدار نهاده شده بود- سخن گفته‌اند.

کتابنامه

- اسدی‌توسی، ابونصر علی بن احمد، ۱۳۱۷، *گرشاسپ‌نامه*، به اهتمام حبیب یغمایی، تهران: انتشارات بروخیم.
- اکبری مفاخر، آرش، ۱۳۸۵، «*روان گرشاسپ*»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال چهاردهم، ش ۲۰: ۲۶-۱.
- بهار، مهرداد، ۱۳۸۷، *پژوهشی در اساطیر ایران*، تهران: انتشارات آگاه، چاپ هفتم.
- تاریخ سیستان، ۱۳۱۴، تصحیح محمد تقی بهار، تهران: کلاله خاور.
- جمالی، کامران، ۱۳۸۶، *فردوسی و هومر*، تهران: انتشارات اسپرک.
- دابار، ارواد مانکجی، ۱۹۰۹، *سد در نقر*، بمبئی: بی‌نا.
- دست‌نویس م. او. ۲۹ (*داستان گرشاسپ، تهمورس و جمشید، گلشاه و متن‌های دیگر*)، ۱۳۷۸، آوانگاری و ترجمه کتابیون مزداپور، تهران: نشر آگاه.
- رضی، هاشم، ۱۳۴۶، *فرهنگ نام‌های اوستا*، جلد دوم، تهران: انتشارات فروهر.
- _____، ۱۳۸۱، *داستاننامه ایران باستان*، جلد سوم، تهران: انتشارات سخن.
- روایت پهلوی*، ۱۳۶۷، ترجمه مهشید میرفخرایی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- سرکاراتی، بهمن، ۱۳۷۸، *سایه‌های شکار شده*، تهران: نشر قطره.
- طباطبائی، احمد، ۱۳۳۵، «*سیمرغ در چند حماسه ملی*»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، سال هشتم، ش ۱: ۷۱-۸۸.
- عفیفی، رحیم، ۱۳۵۷، «*گرشاسپ جهان پهلوان*»، به کوشش محمدمهدی رکنی، مجموعه سخنرانی‌های سومین تا ششمین هفته فردوسی، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
- فرامرزنامه*، ۱۳۸۶، تصحیح میترا مهرآبادی، تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۸۶، *شاهنامه*، به کوشش دکتر جلال خالقی مطلق، دفتر یکم، تهران: انتشارات مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- فروهوشی، بهرام، ۱۳۸۱، *فرهنگ فارسی به پهلوی*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم.

فشنگ ساز، نیلوفر، ۱۳۸۹، *اساطیر یونانی و صورفلکی*، تهران: انتشارات سبزان.
 قلی زاده، خسرو، ۱۳۸۸، *فرهنگ اساطیر ایرانی بر پایه متون پهلوی*، تهران: انتشارات پارسه، چاپ دوم.
 کارنوی، آلبرت جوزف، ۱۳۴۱، *اساطیر ایرانی*، ترجمه دکتر احمد طباطبایی، تبریز: انتشارات فرانکلین.
 کریستن سن، آرتور امانوئل، ۱۳۶۸، *کیانیان*، ترجمه دکتر ذبیح الله صفا، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم.

_____، ۱۳۸۸، *مزدپرستی در ایران قدیم*، ترجمه دکتر ذبیح الله صفا، تهران: انتشارات هیرمند.

گرمال، پیر، ۱۳۷۸، *فرهنگ اساطیر یونان و روم*، ترجمه دکتر احمد بهمنش، جلد اول، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم.

مجموعه التواریخ والقصص، ۱۳۱۸، تصحیح محمدتقی بهار، تهران: کلاله خاور.
 معین، محمد، ۱۳۶۳، *مزدیسنا و ادب پارسی*، به کوشش مهدخت معین، جلد دوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

مینوی خرد، ۱۳۸۰، ترجمه احمد تفضلی، به کوشش ژاله آموزگار، تهران: انتشارات توس، چاپ سوم.
 نیبرگ، ساموئل، ۱۳۶۸، «*فسانه گرشاسپ*»، ترجمه دکتر میرجلال الدین کزازی، از گونه‌ای دیگر، نشر مرکز، تهران: ۲۹۵-۲۸۲.

ویرژیل، پوبلیوس، ۱۳۶۹، *انه‌اید*، ترجمه دکتر میرجلال الدین کزازی، تهران: نشر مرکز.

هومر، ۱۳۸۲، *یلیاد*، ترجمه سعید نفیسی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ شانزدهم.

_____، ۱۳۸۲، *ودیسسه*، ترجمه سعید نفیسی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پانزدهم.

یسنا، ۱۳۸۷، ترجمه ابراهیم پورداوود، تهران: انتشارات اساطیر، چاپ دوم.

یشتها، ۱۳۵۶، ترجمه ابراهیم پورداوود، به کوشش بهرام فره‌وشی، ۲ج، تهران: دانشگاه تهران، چاپ

سوم.

Dumezil, G, (1969), *The Destiny of the warrior*, Blachwell publishers Ltd: oxford.

khaleghi Motlagh, Jalal, (1989), "Azdaha in Persian literature", Iranica, vol 3, pp. 199-203.